

نامه هایی از دور (نامهٔ سوم)

دربارهٔ

میلشیاى پرولتاریائی

* نویسنده: و. ای. لنین

* زوریک (۲۴) ۱۱ مارس ۱۹۱۷

* برای نخستین بار در نشریه بین الملل کمونیست شماره

۴ _ ۳، سال ۱۹۲۴ منتشر شد.

* ترجمه: کومه له ﴿«کومه له» قبل از انشعابات. حجت. ب﴾

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ: ۱۰/۱۰/۱۳۸۴ (۲۰۰۵/۱۲/۳۱ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.com

فهرست

صفحه

۱ _ دربارهٔ میلشیای پرولتاریائی

۳

۲ _ توضیحات

۱۳

نامه هایی از دور (نامه سوم)

درباره میلشیشای پرولتاریائی

نتیجه گیری دیروز من درباره نوسان در تاکتیکهای چغیدزه امروز یعنی (۲۳) ۱۰ مارس توسط دو سند کاملاً تأیید شده است. اول — یک گزارش تلگرافی از استکهلم که در فرانکفورتر زایتونگ(*) (۱) درج شده و شامل بریده هایی از بیانیه کمیته مرکزی حزب ما — حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه — در سنت پترزبورگ است. در این سند حتی یک کلمه درباره حمایت و یا عدم حمایت از دولت گوچکف و یا سرنگونی آن به چشم نمیخورد؛ از کارگران و سربازان دعوت شده است که حول شورای نمایندگان کارگران متشکل شده و بمنظور مبارزه علیه تزارسم و برای جمهوری، برای روز کار هشت ساعته، برای مصادره اموال اربابی و انبارهای غله، و در رأس همه برای پایان دادن به جنگ سبعانه، نمایندگانی به این شورا بفرستند. آنچه در این رابطه بویژه اهمیت و مبرمیت دارد، نظر کاملاً صحیح کمیته مرکزی ما است دایر بر اینکه برای دستیابی به صلح می باید با پرولتاریای تمام کشورهای متخاصم ارتباط برقرار کرد.

صلح را از مذاکرات و روابط میان دول بورژوائی انتظار داشتن خودفریبی و مردم فریبی است.

سند دوم گزارشی از استکهلم است — باز هم تلگرافی — به یک روزنامه آلمانی دیگر (فوسیش زایتونگ) (*) (۲) در باره کنفرانسی میان گروه چغیدزه در دوما، گروه کارگران (Arbeiterfraction) (*) (۳) و نمایندگان پانزده اتحادیه کارگری در (۱۵) مارس، و بیانیه ای که روز بعد منتشر شد. تلگراف فوق تنها سه ماده از پانزده ماده این بیانیه را ذکر میکند. ماده اول، مطالبه یک جمهوری، ماده هفتم، مطالبه صلح و مذاکرات فوری برای صلح؛ و ماده سوم، مطالبه «شرکت کافی نمایندگان طبقه کارگر روسیه در دولت».

اگر این ماده درست گزارش شده باشد، من میتوانم علت تمجید بورژوازی از چغیدزه را بفهمم. من میتوانم بفهمم که چرا تعریف و تمجید گوچکفی های انگلیسی در روزنامه تایمز، که دیروز در جای دیگری نقل کردم توسط تعریف و تمجید گوچکفی های فرانسوی در روزنامه لوتان تکمیل شده است. این روزنامه میلیونها و امپریالیستهای فرانسه در روز ۲۲ مارس مینویسد «رهبران احزاب کارگری، بویژه آقای چغیدزه تمام نقوذ خود را بکار گرفته اند تا خواستهای طبقاتی کارگران را تعدیل کنند».

البته مطالبه «شرکت» کارگران در دولت گوجکف – میلیوکف از نظر سیاسی و تئوریک پوچ است: شرکت کردن بمثابة یک اقلیت معنایی جز تبدیل شدن به یک مهره آلت دست ندارد؛ شرکت «بر مبنای برابر» غیرممکن است زیرا مطالبه ادامه جنگ با مطالبه متارکه و آغاز مذاکرات صلح نمیتواند سازگار باشد. «شرکت» بمثابة یک اکثریت مستلزم داشتن قدرت سرنگونی دولت گوجکف – میلیوکف است. در عمل مطالبه «شرکت»، بدترین نوع لوئی بلانکیسم است، یعنی، از یادبردن مبارزه طبقاتی و اوضاع و احوال واقعی که این مبارزه در آن دنبال میشود، شیفته شدن به توخالی ترین عبارت که به توهم کارگران دامن میزند، اتلاف فرصت گرانها در مذاکرات با میلیوکف یا کرنسکی، فرصتی که باید صرف ایجاد یک نیروی واقعی طبقاتی و انقلابی گردد. یک میلیشیای پرولتری که از اعتماد همه اقشار تهیدست جامعه، و اینها اکثریت عظیم را تشکیل میدهند، برخوردار خواهد بود، و آنان را در متشکل شدن کمک خواهد کرد، آنها را کمک خواهد کرد تا برای نان، صلح و آزادی مبارزه کنند.

این خطا در بیانیه ای که توسط چغیدزه و گروه او منتشر شده است (من در باره ک – س، کمیته سازماندهی، حزب، صحبت نمیکنم، چون در منابعی که در اختیار من است، یک کلمه هم درباره ک – س وجود ندارد) – این خطا، عجیب تر بنظر میرسد وقتی توجه کنیم که نزدیکترین همکار چغیدزه، یعنی اسکوبلف بنابر گزارش روزنامه ها در کنفرانس روز (۱۱) ۲ مارس چنین گفته است «روسیه در آستانه یک انقلاب واقعی دوم قرار دارد».

و این همان حقیقتی است که اسکوبلف و چغیدزه فراموش کرده اند از آن نتایج عملی بگیرند. من نمیتوانم از اینجا، از این جای دور افتاده لعنتی ام، قضاوت کنم که این انقلاب تا چه حد نزدیک است. اسکوبلف، که در محل حاضر است، بهتر تشخیص میدهد. بنابراین من مسائلی برای خود طرح نمیکنم که برای پاسخگوئی به آن اطلاعات مشخص لازم را ندارم و نمیتوانم داشته باشم. من صرفاً بر تأیید اسکوبلف، بعنوان یک «شاهد خارجی»، یعنی که به حزب ما تعلق ندارد، بر نتیجه گیری خودم از واقعیت عینی تأکید میگذارم که در نامه اول مطرح کردم، یعنی اینکه: انقلاب فوریه – مارس صرفاً مرحله اول انقلاب بود. روسیه از یک مقطع خاص تاریخی انتقال به مرحله بعدی انقلاب گذر میکند؛ یا بقول اسکوبلف به یک «انقلاب دوم».

اگر بخواهیم مارکسیست باشیم و از تجربه انقلاب در سراسر جهان بیاموزیم، باید بکوشیم به این نکته پی ببریم که ویژگی این مقطع انتقالی دقیقاً در چه چیز نهفته است و چه تاکتیکهائی از خصوصیات عینی ویژه آن استنتاج میشود.

ویژگی اوضاع در این است که دولت کوچکف – میلیوکف اولین پیروزی را بدلیل وجود سه وضعیت زیر بسهولت خاصی به کف آورد: ۱) کمک از جانب سرمایه مالی انگلیسی – فرانسوی و ایادی آن؛ ۲) کمک از جانب رده های بالای ارتش؛ ۳) تشکل حی و حاضر کل بورژوازی روسیه در هیأت و قالب نهادهای حکومت محلی شهری و روستائی، دومای دولتی، کمیته های صنایع نظامی و غیره.

دولت کوچکف در یک برزخ گرفتار شده است؛ از یکسو تحت قیود منافع سرمایه، ناگزیر است در ادامه جنگ سبعانه و غارتگرانه بکوشد، سودهای هنگفت سرمایه و ملاکان را حفظ کند، سلطنت را احیا نماید. و از سوی دیگر، مقید به خاستگاه انقلابیش و نیاز به تحولی سریع از تزاریسیم به دموکراسی، و تحت فشار از جانب توده های تشنه صلح و گرسنه، ناگزیر است تا میتواند دروغ بگوید، کلک بزند، دفع الوقت کند، «اعلام» کند و وعده بدهد (وعده تنها چیزی است که حتی در زمان رشد سرسام آور قیمت ها، بهائی نازل دارد)، و هر چه کمتر عمل کند، با یک دست امتیاز بدهد و با دست دیگر بازپس بگیرد.

تحت شرایط معینی، حکومت جدید حداکثر میتواند سقوط خویش را با تکیه به همه توان تشکل کل بورژوازی روسیه و روشنفکران بورژوا تا حدودی به تعویق اندازد. اما حتی در چنین شرایطی قادر نخواهد بود از سقوط اجتناب کند، زیرا فرار از چنگال هیولای مخوف جنگ قحطی منتج از سرمایه داری جهانی غیرممکن است. مگر آنکه انسان به روابط بورژوائی پشت کند، به اقدامات انقلابی روی آورد و به رشادت تاریخی بی نظیر طبقه کارگر روسیه و طبقه کارگر جهانی هر دو، متوسل شود.

پس نتیجه میگیریم: ما نمیتوانیم دولت جدید را با یک ضربه سرنگون کنیم، و یا اگر بتوانیم (در دوره های انقلابی محدوده آنچه که ممکن است هزار بار وسعت می یابد) قادر نخواهیم بود قدرت را نگاهداریم مگر آنکه با تشکل معظم کل بورژوازی روسیه و تمامی روشنفکران بورژوا، بوسیله تشکلی از پرولتاریا، به همان عظمت، مقابله کنیم، تشکلی که میباید تمامی توده های وسیع تهیدستان شهر و روستا، نیمه پرولترها و خرده مالک ها را رهبری کند.

صرفنظر از اینکه آیا «انقلاب دوم» هم اکنون در سنت پترزبورگ آغاز شده است یا خیر (گفتیم که این تصور که سنجش ضربان واقعی بلوغ انقلاب از خارج مقدور است، تصور پوچی است)، صرفنظر از اینکه آیا برای مدتی به تعویق افتاده و یا اینکه هم اکنون در برخی مناطق آغاز شده است (که علائمی دال بر این مساله هست) – در هر صورت شعار روز، چه

در آستانه انقلاب جدید، چه در طی آن و چه فردای آن، باید این باشد — تشکل پرولتاریائی.
رفقای کارگر! شما دیروز در سرنگونی سلطنت تزاری از رشادت پرولتاریائی معجزه ها
آفریدید. در آینده ای نه چندان دور (شاید همین حالا که این سطور نوشته میشوند) بار دیگر
ناگزیر میشوید که همان معجزات قهرمانانه را در سرنگونی ملاکان و سرمایه داران، که این
جنگ امپریالیستی را به پیش میبرند، تکرار کنید. و اگر در امر تشکل پرولتاریائی اعجاز
نکنید، در این انقلاب «واقعی» آتی به پیروزی با دوام دست نخواهید یافت.

تشکل شعار روز است. اما اگر خود را به این محدود کنیم، هیچ نگفته ایم؛ زیرا از یکسو
تشکل همواره لازم است، و لذا صرف اشاره به لزوم «متشکل کردن توده ها» مطلقاً هیچ چیز
را بیان نمیکند. از سوی دیگر آنکه خود را تنها به این محدود کند، لیبرالها را خشنود
خواهد ساخت، زیرا درست همان چیزی که لیبرالها برای تحکیم حاکمیت خود میخواهند اینست
که کارگران از تشکلهای معمول «قانونی» خود (از نقطه نظر جامعه «متعارف» بورژوائی)
فراتر نروند، یعنی تنها به حزبشان، به اتحادیه شان، به تعاونی شان و غیره و غیره بپیوندند.
کارگران از روی غریزه طبقاتی دریافته اند که در دوره های انقلابی نه تنها به تشکلهای
معمول، بلکه به تشکلی کاملاً متفاوت نیازمندند. آنها به درست راهی را می پیمایند، که
تجربه انقلاب ۱۹۰۵ ما و تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱ مشخص کرده است. آنها شورایی از
نمایندگان کارگران برپا داشته اند؛ آنها امر بسط و توسعه و تقویت این شورا را از طریق
جلب نمایندگانی از سربازان و نمایندگانی از کارگران مزدی روستائی و سپس (در اشکال
مختلف) از تمامی دهقانان تهیدست، آغاز کرده اند.

اولین و مهمترین وظیفه — وظیفه ای که تأخیر بردار نیست، اینست که تشکلهائی از این
دست بدون استثناء در تمام مناطق روسیه، برای تمامی شاخه ها و لایه های جمعیت پرولتر و
نیمه پرولتر، و اگر بخواهیم عبارتی از نظر اقتصادی غیر دقیق تر اما عامه فهم تر بکار
بریم، برای تمام توده های کارگر و استثمار شونده، بوجود آید. در ادامه بحث، اشاره میکنم
که حزب ما در برخورد به کل توده های دهقانی، باید بخصوص توصیه نماید که شوراهای
کارگران مزدی و شوراهای زارعین کوچک که غله میفروشند، جدا از دهقانان مرفه تشکیل
شود (امیدوارم بتوانم نقش ویژه حزب در نوع جدید تشکلهای پرولتری را مورد بحث قرار
دهم). بدون این، پیشبرد یک سیاست واقعاً پرولتری بطور کلی (۴*) و یا برخورد صحیح به
سؤال عملی مهمی که برای میلیونها انسان مسئله مرگ و زندگی است، یعنی توزیع صحیح
غله، ازدیاد تولید آن و غیره، غیرممکن است.

ممکن است بپرسند: نقش شوراهای نمایندگان کارگران چه باید باشد؟ همانطور که در شماره ۴۷ روزنامه سوسیال دموکرات ژنو در ۱۳ اکتبر ۱۹۱۵ نوشتیم، «آنها باید بمثابة ارگانهای قیام، ارگانهای حاکمیت انقلابی در نظر گرفته شوند» (۵*).

این حکم تئوریک، که از تجربه کمون ۱۸۷۱ و انقلاب ۱۹۰۵ استنتاج شده است، باید بر مبنای تجارب عملی درست همین مرحله از انقلاب حاضر توضیح داده شده و بصورت کنکرت بسط داده شود.

ما به یک حکومت انقلابی نیاز داریم، ما (برای دوره انتقالی معینی) به یک دولت نیاز داریم. این چیزی است که ما را از آنارشیستها متمایز میسازد. تفاوت میان مارکسیستهای انقلابی و آنارشیستها تنها این نیست که اولی خواهان تولید کمونیستی متمرکز و به مقیاس بزرگ است، حال آنکه دومی از تولید کسسته کوچک جانبداری میکند. تفاوت ما دقیقاً بر سر مسئله حکومت است، بر سر دولت است، بر سر این است که ما موافق بکار بردن اشکال انقلابی دولت به شیوه ای انقلابی در مبارزه برای سوسیالیسم هستیم، و آنها با این مخالفتند. ما به یک دولت نیاز داریم، اما نه آن نوع دولتی که بورژوازی در دیگر جاها ایجاد کرده است، از مشروطه های سلطنتی گرفته تا دموکراتیک ترین جمهوریها. و این نکته مورد اختلاف ما با اپورتونیستها و کائوتسکیستهای احزاب سوسیالیستی کهنه و در حال اضمحلالی است که درسهای کمون پاریس و تحلیل مارکس و انگلس از این درسها را تحریف کرده و یا از یاد برده اند (۶*).

ما به یک دولت نیاز داریم، اما نه از نوعی که بورژوازی میخواهد، با ارگانهای حکومتی اش، در قالب یک نیروی پلیس، ارتش و بوروکراسی (منصب داری) جدا و در مقابل مردم. تمام انقلابات بورژوائی این ماشین دولتی را صرفاً تکمیل کرده اند، صرفاً آنها را از دستی به دست دیگر انتقال داده اند.

در مقابل، پرولتاریا، اگر بخواهد دستاوردهای انقلاب حاضر را پا برجا نگاهدارد و از آن فراتر رود، اگر بخواهد به صلح، نان و آزادی دست یابد، باید بقول مارکس، این ماشین «حاضر و آماده» دولتی را «درهم کوبد» و یک دولت جدید، از طریق ادغام کردن نیروی پلیس، ارتش و بوروکراسی با تمام مردم مسلح جایگزین آن کند.

پرولتاریا، در ادامه راهی که تجارب کمون پاریس ۱۸۷۱ و انقلاب روسیه پیشروی او نهاده است، باید تمام اقشار تهیدست و استثمار شده جامعه را سازمان دهد و مسلح کند، تا آنان خود مستقیماً ارگانهای دولت را در اختیار خود بگیرند، تا آنان خود ارگانهای قدرت دولتی را

تشکیل دهند.

و کارگران روسیه هم اکنون در مرحلهٔ اول انقلاب اول، در فوریه - مارس ۱۹۱۷، پای در این راه نهاده اند. اکنون مسلماً تمام آنچه باید کرد، اینست که این راه جدید را بشناسیم و قاطعانه، بدون تزلزل و پیگیرانه در آن به پیش رویم.

سرمایه داران انگلیسی - فرانسوی و روسی «فقط» میخواستند نیکولای دوم را برکنار کنند یا بترسانند، و ماشین کهنهٔ دولتی، نیروی پلیس، ارتش و بوروکراسی را دست نخورده باقی گذارند.

کارگران از این فراتر رفتند و آنرا درهم کوبیدند. و حالا، نه تنها سرمایه داران انگلیسی - فرانسوی، بلکه سرمایه داران آلمانی نیز با دیدن، مثلاً، سربازان روسی که به افسران خود شلیک میکنند، مانند مورد آدمیرال نپنین این مدافع کوچک و میلیوکف، از روی خشم و ترس زوزه سر میدهند.

گفتم که کارگران ماشین دولتی را درهم کوبیدند، صحیح تر است اگر بگوئیم: شروع به درهم کوبیدن آن کرده اند.

اجازه بدهید مثال مشخصی بزنیم:

در سنت پترزبورگ و در بسیاری جاهای دیگر بخشی از نیروی پلیس از میان رفته و بخشی دیگر منحل شده است. حکومت کوچک - میلیوکف نه میتواند سلطنت را احیاء کند و نه بطور کلی قادر است قدرت را بدون بازسازی نیروی پلیس بعنوان سازمان ویژه ای از افراد مسلح تحت فرمان بورژوازی، جدا و در مقابل مردم، حفظ نماید. این مثل روز روشن است.

از سوی دیگر دولت جدید باید با مردم انقلابی کنار بیاید، باید آنان را با نیمه امتیازها و وعده هائی سرگرم کند و دفع الوقت کند. لذا به اقدامات نیم بندی دست میزند: یک «میلیشیای مردمی» با فرماندهان انتخابی تأسیس میکند (این بسیار قابل احترام، بسیار دموکراتیک و بسیار زیبا بنظر میآید!) - اما... اما، اولاً، این میلیشیا را تحت کنترل ارگانهای حکومت محلی در شهر و روستا قرار میدهد، یعنی تحت کنترل سرمایه داران و زمیندارانی که بر طبق قوانین نیکولای خونخوار و استولپین جلاد، انتخاب شده اند. ثانیاً، گرچه اسمش را، برای خاک پاشیدن به چشم «مردم»، میلیشیای مردمی گذاشته است، از تمام مردم نمیخواهد که به این میلیشیا بپیوندند، و سرمایه داران و کارفرمایان را مجبور نمیکند که برای روزها و ساعاتی که کارگران و مستخدمین اداری در خدمت عمومی، یعنی در

میلیشیا صرف میکنند، دستمزد معمول آنان را بپردازند.

این کلک آنهاست. به این نحو است که دولت سرمایه داری و ملاکی کوچکها و میلیوکفها برای خود روی کاغذ یک «میلیشیای مردمی» دست و پا میکنند. حال آنکه در واقعیت امر بتدریج و زیر جلکی، یک میلیشیای بورژوائی و ضد مردمی را بازسازی میکند. ابتدا قرار است شامل «هشت هزار دانشجو و استاد» باشد (از قراری که روزنامه های خارجی درباره میلیشیای فعلی سنت پترزبورگ می نویسند) — یک بازیچه آشکار — اما به تدریج از نیروهای قدیمی و جدید پلیس ساخته میشود.

جلو بازسازی پلیس را بگیرید! اجازه ندهید که ارگانهای حکومت محلی از دستتان رها شوند! میلیشیایی تشکیل دهید که واقعاً تمام مردم را دربرگیرد، واقعاً همگانی باشد و بوسیله پرولتاریا رهبری شود! — این وظیفه روز است، این شعار لحظه است که کاملاً با درک صحیح از نیازهای پیشبرد مبارزه طبقاتی تطابق دارد، جنبش انقلابی را به پیش میراند و غریزه دموکراتیک هر کارگر، هر دهقان و هر زحمتکش استثمار شده ای را که نمیتواند جلوی نفرت خود را از افراد پلیس، ژاندارم ها، کلانترها و فرمانروائی زمینداران و سرمایه داران بر افراد مسلح مسلط بر مردم را بگیرد، ارتقاء میدهد.

چه نوع نیروی پلیسی آنها، کوچکها و میلیوکفها و ملاکان و سرمایه داران، احتیاج دارند؟ همان که در سلطنت تزاری وجود داشت. تمام جمهوری های بورژوائی و بورژوا — دموکراتیک در جهان، پس از کوتاهترین دوره های انقلابی درست چنان پلیسی را ایجاد و یا بازسازی کرده اند، سازمان ویژه ای از افراد مسلح که به انحاء مختلف تابع بورژوازی و جدا از مردم و مقابل مردم است.

چه نوع میلیشیایی، ما، پرولتاریا و تمام مردم زحمتکش نیاز داریم؟ یک میلیشیای مردمی واقعی، یعنی میلیشیایی که اولاً تمام جمعیت را شامل شود، تمام شهروندانی که به سن قانونی رسیده اند، اعم از زن و مرد، و ثانیاً میلیشیایی که وظایف ارتش مردمی را با وظایف پلیس، با وظایف ارگانهای اصلی و بنیادی نظم عمومی و مدیریت عمومی ترکیب کند.

برای اینکه این مباحث بیشتر قابل درک شوند، یک مثال صرفاً شماتیک میزنم. نیازی به تذکر نیست که تلاش برای طرح هر نوع «نقشه» برای میلیشیای پرولتری کاری عبث است؛ وقتی کارگران و کل مردم در مقیاس واقعاً توده ای عملاً دست بکار آن میشوند، خود صد مرتبه بهتر از هر تئوریسینی آنها طرح میکنند و سازمان میدهند. من «نقشه» ارائه نمیکنم،

صرفاً می‌خواهم منظورم را روشنتر بیان کنم.

سنت پترزبورگ جمعیتی حدود دو میلیون نفر دارد. بیش از نیمی از این تعداد در سنین ۱۵ تا ۶۵ سال هستند، فرض کنیم یک میلیون نفر، حالا حتی یک چهارم از این تعداد را هم بحساب کسانی که در حال حاضر نقص جسمی دارند و غیره، و لذا بدلائل موجه از شرکت در خدمات عمومی معذورند، کنار می‌گذاریم. می‌ماند ۷۵۰۰۰۰ نفر که اگر ۱۵ روز یکبار در میلشیا خدمت کنند (و برای این اوقات دستمزد خود را از کارفرمایان دریافت میکنند)، ارتشی برابر ۵۰۰۰۰ نفر بوجود می‌آید.

این آن نوع «دولتی» است که ما به آن نیاز داریم!

این آن نوع میلشیایی است که نه فقط در لفظ، بلکه واقعاً یک «میلشیای مردمی» خواهد بود.

این آن گامهائی است که می‌باید برای جلوگیری از بازسازی یک نیروی پلیس ویژه و یا ارتش ویژه جدا از مردم برداریم.

چنین میلشیایی، که ۹۵ درصد آنرا کارگران و دهقانان تشکیل خواهند داد حقیقتاً عزم و اراده، قدرت و نیروی اکثریت عظیم مردم را بیان خواهد کرد. چنین میلشیایی واقعاً تمامی مردم را مسلح خواهد کرد و به آنان آموزش نظامی خواهد داد، و ضمانتی خواهد بود، البته نه از نوع کوچک یا میلیوکفی آن، بر علیه کلیه تلاشهایی که برای احیاء ارتجاع صورت می‌گیرد، بر علیه کلیه توطئه‌های عوامل تزاری. چنین میلشیایی ارگان اجرائی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان خواهد بود، و از اعتماد بی‌حدوحصر مردم برخوردار خواهد شد، زیرا خود تشکلی از کل مردم است. چنین میلشیایی دموکراسی را از لوح زیبایی که بر بردگی و مشقت مردم در چنگال سرمایه داران سرپوش می‌گذارد، به ابزاری برای آموزش تمام توده‌ها در امر شرکت در کلیه امور دولت بدل خواهد کرد. چنین میلشیایی جوانان را به زندگی سیاسی جلب خواهد کرد و آنان را نه فقط با کلام، بلکه با عمل، با کار آموزش خواهد داد. چنین میلشیایی آن اموری را که به زبان علمی در حیطه کار «پلیس رفاه»، بازرسی بهداشت و غیره قرار می‌گیرد، توسعه خواهد داد و برای این امور تمام زنان را به خدمت خواهد گرفت. اگر زنان به این نحو به خدمات عمومی، به میلشیا و به زندگی سیاسی جلب نشوند، اگر زنان از محیط منگ‌کننده خانه و مطبخ خود کنده نشوند، تضمین آزادی غیر ممکن است، ساختن دموکراسی، چه رسد به سوسیالیسم غیر ممکن است.

چنین میلشیایی، یک میلشیای پرولتری است، زیرا کارگران شهری و صنعتی همانطور که

در مبارزات انقلابی ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ مردم، بگونه ای طبیعی و اجتناب ناپذیر در رهبری جای گرفتند، اینجا نیز تأثیری هدایت کننده بر توده های تهیدست خواهند داشت.

چنین میلشییایی نظم کامل و انضباط رفیقانه ای را که مشتاقانه رعایت خواهد شد، تضمین میکند. در عین حال، امکان مقابله با بحران — بحرانی که دامنگیر همه کشورهای متخاصم شده است، را به شیوه ای واقعاً دموکراتیک بوجود میآورد؛ امکان میدهد تا غله و سایر ارزاق بسرعت و به شیوه ای صحیح توزیع شود؛ «خدمات همگانی»، که فرانسویان امروزه به آن «بسیج شهروندان» و آلمانی ها «خدمات شهروندان» نام نهاده اند، بوجود آید؛ امری که بدون آن التیام زخمهای ناشی از جنگ سבעانه و هولناک، غیرممکن است — ثابت شده است که غیرممکن است.

آیا پرولتاریای روسیه خون خود را نثار کرده است تا فقط و فقط وعده های شیرین اصلاحات دموکراتیک سیاسی تحویل بگیرد؟ آیا امکان دارد پرولتاریا بر خواست خود مبنی بر اینکه همه زحمتکشان باید بلافاصله بهبودهایی در اوضاع خویش ببینند و لمس کنند پافشاری نکند و انجام آنرا تضمین ننماید؟ اینکه هر خانواده ای باید نان داشته باشد؟ اینکه هر طفلی باید یک شیشه شیر سالم داشته باشد و هیچ بزرگسالی در خانواده های ثروتمند نباید جرأت کند، مادام که کودکان تأمین نشده اند، قطره ای شیر اضافه بخورد؟ که کاخها و آپارتمانهای تجملی ای که تزار و اشراف رها کرده و رفته اند، نباید خالی بماند؛ بلکه باید سرپناهی برای بی خانمان ها و بینوایان شود؟ چه کسی جز یک میلشییای مردمی، که زنان و مردان یکسال در آن شرکت دارند، میتواند این اقدامات را به انجام رساند؟

این اقدامات هنوز اجزاء تشکیل دهنده سوسیالیسم نیست. اینها به توزیع وسائل مصرف مربوط میشود و نه تجدید سازمان تولید. این اقدامات هنوز به معنای «دیکتاتوری پرولتاریا» نیست، بلکه اجزاء تشکیل دهنده «دیکتاتوری انقلابی — دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان تهیدست» است. مسئله بر سر جور کردن یک جدول بندی تئوریک نیست. این اشتباه خواهد بود اگر ما سعی کنیم وظایف عملی سریعاً در حال رشد، مبرم و پیچیده انقلاب را بزور در تخت پروکراست (۷*) یک تئوری، آنهم با درک محدودی از آن، جای دهیم، بجای آنکه تئوری را اساساً و عمدتاً راهنمای عمل بدانیم.

اما آیا توده های کارگر روسیه از آنچنان آگاهی طبقاتی، استواری و رشادتی برخوردار هستند که پس از آن همه معجزه آفرینی ها از شهامت، ابتکار و از خود گذشتگی، طی مبارزات انقلابی مستقیم، به «اعجاز در شکل پرولتاریایی» دست زنند؟ این را نمیدانیم، و

در حدس و گمان غرقه شدن نیز کار عبثی است؛ (زیرا فقط واقعیت عملی ﴿پراتیک - م﴾ پاسخگوی اینگونه سئوالات است.

اما آنچه به یقین میدانیم، و آنچه ما باید بعنوان یک حزب به توده ها توضیح دهیم، قدرت عظیم لوکوموتیو تاریخ است که با خود بحرانی بیسابقه و گرسنگی و مشقات بیشمار همراه میآورد. این لوکوموتیو، جنگ است. جنگی که سرمایه داران هر دو اردوگاه متخاصم برای اهداف غارتگرانه خویش برپا کرده اند. این «لوکوموتیو» تعدادی از ثروتمندترین، آزادترین و آگاهترین ملتها را به آستانه نابودی کشانیده است. مردم را در شرایط طاقت فرسائی قرار داده و ناگزیرشان ساخته است که تا آخرین حد رمق و توان خود مایه بگذارند. در این شرایط آنچه در دستور روز قرار میگیرد، نه کاربرد «تئوری های معین» (تئوری که مارکس و انگلس همواره درباره آن به سوسیالیست ها هشدار داده اند) بلکه اجرای ریشه ای ترین اقدامات عملی است، چرا که بدون اقدامات ریشه ای، مرگ - مرگ حتمی و فوری از گرسنگی - در انتظار میلیونها مردم است.

این نکته که در شرایطی که وضعیت عینی از تمام مردم اقدامات ریشه ای و حاد طلب میکند، شور انقلابی طبقه پیشتاز میتواند خیلی کارها انجام دهد، نیازی به اثبات ندارد. این جنبه ﴿مساله﴾ را همه در روسیه به روشنی می بینند و حس میکنند.

درک این نکته مهم است که در دوره های انقلابی شرایط عینی بهمان درجه دستخوش تغییرات ناگهانی و سریع میشوند که زندگی بطور کلی. و ما باید بتوانیم تاکتیکها و وظایف فوری خود را با خصوصیات ویژه هر موقعیت معین تطبیق دهیم. قبل از فوریه ۱۹۱۷ وظیفه بلافاصله این بود که ترویج صریح انقلابی - انترناسیونالیستی را دنبال کنیم، توده ها را به مبارزه فرا خوانیم، آنان را برانگیزیم. روزهای فوریه - مارس نیاز به مبارزه ای فداکارانه و قهرمانانه بمنظور درهم کوبیدن دشمن بلافصل - یعنی تزاریسم - داشت. امروز ما در جریان انتقال از مرحله اول انقلاب به مرحله دوم هستیم، از «دست و پنجه نرم کردن» با تزاریسم تا «دست و پنجه نرم کردن» با امپریالیسم ملاکی و کاپیتالیستی کوچک و میلیوکف، اکنون وظیفه بلافاصله تشکل است. نه تنها به معنای رایج و کلیشه ای کار در جهت ایجاد تشکل های رایج و کلیشه ای، بلکه بمعنای جلب و کشاندن طبقات ستمکش، در مقیاسی بیسابقه، به تشکلی که وظایف و نقش نظامی، سیاسی و اقتصادی دولت را برعهده گیرد.

پرولتاریا این وظیفه واحد را به شیوه های مختلف پی گرفته و خواهد گرفت. در بعضی نقاط روسیه انقلاب فوریه - مارس تقریباً تمام قدرت را در اختیار او قرار میدهد. در برخی

نقاط دیگر پرولتاریا شاید امکان یابد به شیوه ای «جابرانه» تشکیل یک میلشای پرولتری را آغاز کند. باز در برخی نقاط دیگر، احتمالاً برای انجام انتخابات فوری ارگانهای حکومت محلی شهری و روستائی بر اساس حق رأی همگانی و غیره خواهد کوشید، تا آنها را به مراکز انقلابی و امثال آن تبدیل کند. تا زمانی که رشد تشکل پرولتاریا، پیوند سربازان با کارگران، جنبش در میان دهقانان، و رفع توهم بسیاری از مردم نسبت به حکومت جنگی – امپریالیستی کوچک و میلیوکف لحظه جایگزینی این حکومت را با «حکومت» شوراهای نمایندگان کارگران فرا رساند.

و نباید فراموش کنیم که در نزدیکی سنت پترزبورگ یکی از کشورهای واقعاً جمهوری، یعنی فنلاند، قرار دارد که در آن طی سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ در پناه نبردهای انقلابی روسیه، به شیوه ای نسبتاً مسالمت آمیز دموکراسی رشد کرده و اکثریت مردم به سوسیالیسم جلب شده اند. پرولتاریای روسیه آزادی کامل جمهوری فنلاند منجمله آزادی جدائی را تضمین میکند (امروز شک دارم حتی یک نفر سوسیال دمکرات برسر این نکته تزلزل داشته باشد، آنهم وقتی رودیچف کادت اینچنین لئیمانه برای خرده امتیازهایی به نفع روسهای کبیر در هلسینکفور چک و چانه میزند) – دقیقاً به این شیوه است که پرولتاریای روسیه اعتماد کامل و یاری رفیقانه کارگران فنلاند را به نفع آرمان پرولتاری سراسر روسیه جلب خواهد کرد. در هر امر سخت و بزرگ خطا اجتناب ناپذیر است، و ما هم بی خطا نخواهیم ماند. کارگران فنلاند سازماندهان بهتری هستند، آنها در این زمینه یاری مان خواهند کرد، آنها به شیوه خود امر استقرار جمهوری سوسیالیستی را به پیش خواهند راند.

پیروزی های انقلابی پی در پی در خود روسیه – موفقیت های تشکیلاتی مسالمت آمیز در فنلاند در پناه این پیروزی ها – گذار کارگران روسیه به وظایف سازماندهی انقلابی در مقیاسی جدید – تسخیر قدرت بوسیله پرولتاریا و تهیدست ترین اقشار اهالی – پا گرفتن و بسط انقلاب سوسیالیستی در غرب – این راهی است که ما را به صلح و سوسیالیسم خواهد رساند.

* توضیحات

(*) Frankfurter Zeitung – یک روزنامه صاحب نفوذ سرمایه داری آلمان که از سالهای ۱۹۴۳ – ۱۸۵۶ در فرانکفورت – ان – مین (Frankfurter - on - Main) منتشر میشد. در سال

۱۹۴۹ تحت نام فرانکفورتر آلماین – زایتونگ انتشار مجدد آن آغاز شد. این نشریه زبان منافع سرمایه انحصاری آلمان غربی است.

(۲*) Vossisch Zeituny – روزنامه لیبرال میانه رو که در برلن از سالهای ۱۹۳۴ – ۱۷۰۴ منتشر می شد.

(۳*) این پرائتز در متن انگلیسی به زبان آلمانی آمده است.

(۴*) در نواحی روستائی مبارزه ای برسر دهقانان کوچک و بعضاً متوسط آغاز میشود. زمینداران با اتکاء به دهقانان مرفه خواهند کوشید آنها را به تبعیت از بورژوازی سوق دهند. ما، با اتکاء به کارگران مزدی و تهیدستان روستا، باید آنها را به نزدیکترین ائتلاف با پرولتاریای شهر بکشانیم.

(۵*) رجوع کنید به کلیات آثار انگلیسی، جلد ۲۱، صفحه ۴۰۲.

(۶*) دولت موقت، به فاصله بسیار کوتاهی پس از روی کار آمدن، م. ا. استاخویچ اکتبريست را به استانداری کل فنلاند و ف. آی رودیچف کادت را به وزارت (کمیسری) امور فنلاند منصوب کرد. در (۲۱) ۸ مارس، دولت موقت بیانیه ای تحت عنوان «درباره تصویب و اجرای قانون اساسی دوک نشین بزرگ فنلاند» منتشر ساخت. بر طبق این بیانیه به فنلاند خودمختاری داده شد، با این تبصره که قوانین مصوب دایت (Diet) فنلاند مستلزم تأیید حکومت روسیه است. قوانینی که با مصوبات فنلاندیها در تناقض بودند، در طول جنگ لازم الاجرا باقی میماندند. دولت موقت خواهان آن بود که دایت فنلاند طی اصلاحیه ای بر قانون اساسی اش «به اتباع روسیه در امر تجارت و صنعت، حقوقی برابر با اتباع فنلاند» اعطا کند؛ زیرا در زمان حکومت تزاری این برابری علیرغم تناقض با قوانین فنلاند اعمال میشد. دولت موقت از مذاکره درباره حق تعیین سرنوشت برای فنلاند «تا تشکیل مجلس مؤسسان» سر باز میزد. این مسئله موجب اختلافات شدیدی شد که تنها پس از انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر، وقتی در (۳۱) ۱۸ دسامبر ۱۹۱۷ دولت شوروی به فنلاند استقلال کامل عطا کرد، فیصله یافت.

(۷*) (Procrustean Bed) «تخت پروکراست» – بر طبق یک افسانه قدیم یونانی «پروکراست» تختی داشت که آدمها را بزور در آن جای میداد و اگر فردی در آن جای نمیگرفت پایش را با اره میبرید. اصطلاح «تخت پروکراست» بطور کنایه به معنای کلیشه های جامد و دور از واقعیت است. اشاره لنین در اینجا به قالبهای از پیش ساخته تئوریک و کوشش برای بزور جای دادن واقعیات در اینگونه قالبها میباشد.